

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی سفت؟

(نقدی بر کلیات میرکرمانی)

۴۴-۶۴

فرزاد ضیائی حبیب آبادی
(پژوهشگر متون کهن فارسی)

Mirkermāni's *Kolliyāt*

By: Farzād Ziyāie Habib Ābādi

Abstract: In the present paper, the author has made an attempt to review Mirkermāni's *Kolliyāt-e She'r* (*Complete works of Mirkermāni*), published by Vahid Qanbary and Sokhan publishing house in 1397. Regarding this, he, first of all, provides some examples of the book text in order to point out misread parts. Following this, he talks about a number of wrong or suspicious recordings, and the repetition of the scribe's mistakes, and.... Finally, he concludes this review by mentioning some of the problems in the annotations of the book.

Key words: Mirkermāni, Mirkermāni's *Divan*, eighth century poet, book criticism, book correction, review of book correction, ancient Persian texts, Persian manuscript.

أنت الذي ترتجف يديك، كيف لك أن تقوم بجلاء الجواهر
؟
دراسة نقدية لكليات ميرکرماني

الخلاصة: يحاول الكاتب في هذا المقال أن يضع على طاولة النقد والبحث كتاب كليات شعر ميرکرماني، والذي تمت طباعته وصدوره سنة ۱۳۹۷ الشمسية من قبل وحيد قنبري وانتشارات سخن.

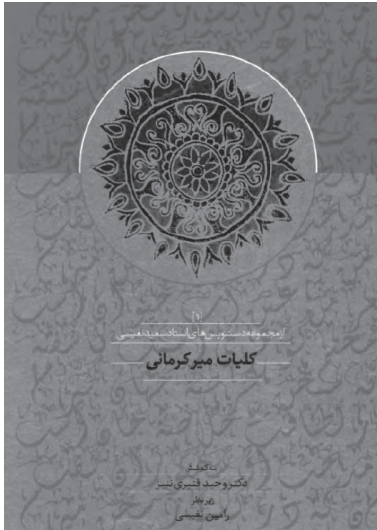
وفي سياق هذا الهدف، يتدبّر بتقديم أمثلة من صفحات هذا الكتاب، مشيراً فيها إلى القراءات الخاطئة التي وجدت طريقها إلى الكتاب. ثم ينتقل إلى استعراض بعض من نماذج الضبط الخاطئ أو المشكوك في هذه الطبعة من الكتاب، مع نماذج من تكرار اشتباهات الكاتب.

وفي نهاية هذه الدراسة النقدية يبيّن الكاتب بعض الإشكالات التي وقعت في حواشي صفحات الكتاب. المفردات الأساسية: ميرکرماني، الديوان الشعري، شاعر القرن الثامن، كليات شعر، نقد الكتاب، تصحيح الكتاب، نقد تصحيح الكتاب، النصوص الفارسية القديمة، النسخ الخطية الفارسية.

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در تلاش است کتاب کلیات شعر میرکرمانی که توسط وحید قنبري و انتشارات سخن در سال ۱۳۹۷ به زیور طبع آراسته شده است را در بوطه نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، نخست با ارائه شاهد مثال هایی از صفحات متن کتاب، غلط خوانی های راه یافته به آن را متذکر می شود. سپس، تعدادی از ضبط های نادرست یا مشکوک چاپ کتاب و تکرار اشتباهات کاتب و... را برمی شمارد. نویسنده در انتها، نقد خود را با بیان اشکالات راه یافته به حواشی صفحات کتاب، به پایان می رساند.

کلیدواژه ها: میرکرمانی، دیوان اشعار، شاعر قرن هشتم، کلیات شعر، نقد کتاب، تصحیح کتاب، نقد تصحیح کتاب، متون کهن فارسی، نسخ خطی فارسی.

د



بسیار شنیده‌ایم که در سال‌های نه‌چندان دور، برخی رؤسا و کارکنان کتابخانه‌هایی در ایران و جهان نه تنها تصویر بعضی نسخ خطی را در اختیار خواستاران قرار نمی‌دادند، بلکه پاره‌ای نوادر آثار را در مکانی خاص، مثلاً صندوقی پولادین در اتاق خویش، پنهان می‌فرمودند و یگانه کلید آن صندوق را نزد خود از جان عزیزتری داشتند. این رفتار البته ناپسند بود و همواره نیز مایه دلخوری، انتقاد و مذمت واقع می‌گشت، اما اگر برای کار هزار عیب توان نهاد، از یک حسن آن نیز غافل نباید ماند و آن، جلوگیری از تفریط و تضییع نسخ است که برخی در این سال‌ها، با بردن ریشه سه‌حرفی «ص ح ح» به همان باب تفعیل، نام «تصحیح» بر آن نهاده‌اند! ولی اکنون سالیانی است که سد مخازن نسخ خطی جهان شکسته و اولیای کتابخانه‌ها، بنا به هر دلیلی، سیلی از مخطوطات خویش به راه انداخته‌اند. در ایران نیز همین کار، با هر نیتی که بوده، انجام شده است. حالا «هر کسی» می‌تواند بدون آنکه پای از «اتاق خواب» خویش بیرون نهد و در همان حال که بر روی «تختخواب» افتاده، با ورود به فضای مجازی بر نسخه‌ای که از جمله مغول در امان مانده ظفر بیاورد! پس بیهوده نبوده که بزرگان ما هزار سال پیش گفته‌اند: «الْمَجَازُ قَنْطَرَةٌ الْحَقِيقَةُ!» البته هیچ کس، از جمله شخص این فقیر، بر اطلاق منکر برخی برکات این کار نیست، اما اگر هر نسخه خطی را بخشی از میراث ملی، و لاجرم بشری، بدانیم جای آن است که از عوارض جبران‌ناپذیر این بخشندگی‌ها بر خویش بلرزیم.

چندگاهی است بر اثر فزونی یافتن شمار دانشجویان تحصیلات تکمیلی، تمام موضوعات عالم برای تدوین پایان‌نامه خرج شده و دیگر نمی‌توان «سخن از زلف یار گفت». اکنون که دیگر موضوعاتی همچون «خردر بوستان»، «گاو در گلستان»، «گرز در شاهنامه» و حتی تحقیقات و تدقیقات بسیار پیشرفته و مفیدی همانند «بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های روزبهان بقلی شیرازی، طیب الله رُفْسَه، با چارلز اسپنسر چاپلین، عُفْرَ لَه، بر اساس نظریه رولان بارت، تَوَالُّهُ مَضْبَعَه» قفسه‌های کتابخانه‌ها را پُر اُیْر کرده است، ظاهراً برخی مدرّسان دانشگاه‌ها آسان‌ترین راه چاره را یافته‌اند و در این کار البته همچون عصای موسی مآربی چند است: ^۱ نخست آنکه از میان ده‌هزار نسخه خطی که در رایانه شخصی خود به همین منظور الفنجیده‌اند، نسخه یا نسخه‌هایی را به بهایی نه‌اندک به دانشجویان «می‌فروشند»؛ ^۲ دُ دیگر:

تا کی اندر دام وصل آرم «تذروی خوش‌خرام»
در کمینم و انتظارِ وقتِ فرصت می‌کنم

۱. اشاره به این بیت: یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت / در بند آن مباش که مضمون نمانده است.

۲. این کلمه از اهالی استان چهارمحال و بختیاری بِسَمْتِ اصغَاء یافته است.

۳. قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ اَهْتَسُّ بِهَا عَلَي غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ اٰخَرِي. (طه / ۱۸)

۴. مسلّم است که این شغل، همگانی نیست و بسیاری از استادان چنین استعدادی ندارند. اینان در شرافت، نجابت، انسانیت و دانش تبخر یافته‌اند.

در دفتر کار، راه پله، بوفه و حتی بیت الفراع دانشکده بر مشتری کمین می‌کشایند و با به کارگیری تمام فنون و صناعات ادبی و چون کارگر نیفتاد، فنون دیگر همچون تشویق، تحمیق و بالاخره تهدید، وی را مجبور می‌کنند تا پایان نامه را با راهنمایی ایشان بگذرانند! سدیکر: دانشجوی درمانده بیچاره را که دیگر چندان فرصتی برایش باقی نمانده، علی‌الظاهر نجات می‌دهند، اما این نجات بخشی، اغلب به مرگ متون کهن می‌انجامد! اکنون مشتری ای که دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی است و چنان‌که یکی از مدرّسان دانشگاه به مخلص گفت، حتی تفاوت میان قصیده، قطعه و غزل را نمی‌داند، بر آن شده تا با دیوان چند هزار بیتی یکی از شاعران متقدم «عملی» انجام دهد که این سال‌ها نام تصحیح بر آن نهاده‌اند، پیداست کزین میان چه برخواهد خاست!

دو سه سال بعد عده‌ای از همین‌ها که خاک را به نظر کیمیا کنند. به واسطه وصول به مقام سوگلیت! در همان دانشگاه یا دانشگاه‌های دیگر «استاد» می‌شوند. اکنون هنگام تثبیت وضعیت استخدامی یا موسم ترفیع است؛ ولو آنکه به نابودی حلقه‌ای دیگر از زنجیره میراث ملی و جهانی بینجامد. نسخه‌ای دیگر و قنطره‌ای دیگر. ز این قصه بگذرم که سخن می‌شود بلند.

می‌دانیم که شعرا از حیث شهرت و معروفیت، همه در یک پایه نیستند. برخی چون فردوسی، خیام، سعدی و حافظ آوازه‌ای جهانگیر یافته‌اند و در مقابل از عده‌ای بی‌شمار جز نامی در برخی تذکره‌ها باقی نمانده است. در میانه این دو گروه نیز شاعرانی هستند که نه چون آنان نامدارند و نه مانند اینان گمنام؛ و شاید تعبیر «گمنام»^۵ در باب آنها بی‌مناسبت نباشد. این گمنامی نیز دلایل گوناگون دارد که از موضوع این مقاله خارج است. باری، از جمله این شاعران کمتر شناخته شده، یکی هم «میر کرمانی» شاعر قرن هشتم هجری قمری است. البته سالی چند پیش از این، که کتاب ارجمند «شاعران قدیم کرمان»^۶ پژوهش سیدعلی میرافضلی انتشار یافت، پرتوهای تازه‌ای بر زندگی و آثار این شاعر کرمانی تابید. مطابق تحقیقات ایشان «می‌توان حدس زد که وی در فاصله سال‌های ۷۴۱ تا ۷۶۳ هجری از دنیا رفته است»^۷. در این کتاب ۸۲ غزل کامل، چند قصیده و ابیاتی پراکنده از میر نقل شده است.^۸ نیز کمی بعدتر جواد بشری در مجله «گزارش میراث» مقاله‌ای با عنوان «اشعاری نویافته از میر کرمانی»^۹ چاپ کرد که حاوی ۱۵۱ بیت نویافته بود، اما باید دانست میر کرمانی که «به همراه خواجه و عماد فقیه یکی از سه ضلع مثلث شعر کرمان در قرن هشتم هجری»^{۱۰} بوده، دیوانی مشتمل بر بیش از هفت هزار بیت شعر داشته که خود، ماجرای شگرف دارد:

در فهرست‌ها هیچ نشانی از دیوان میر نیست. تنها نسخه‌ای از این دیوان که تا کنون در جهان شناخته شده، متعلق به مرحوم مرتضی نجم‌آبادی بوده است. استاد شادروان سعید نفیسی که از وجود این نسخه نزد وی آگاهی داشته، نسخه را به امانت می‌گیرد و «از بیستم مهرماه تا یک ساعت و نیم بعد از ظهر دوم آبان ماه ۱۳۲۱ در میان کارهای بسیار دیگر»، یعنی ظرف ۱۲ روز، چنان‌که شیوه ایشان بوده، نسخه‌ای برای خویش استنساخ می‌فرماید و نسخه مرحوم نجم‌آبادی را به وی بازمی‌گرداند و شگفتا که این نسخه اصل، بعدها ناپدید می‌شود، چنان‌که تا به امروز خبری از آن نیست! پس می‌بینیم که وجود تنها نسخه خطی شناخته شده کلیات میر کرمانی در جهان مدیون عشق شورانگیز استاد نفیسی بوده است.

از جمله قربان‌ها!

این نسخه منحصر به فرد از سال ۱۳۴۵ ش، یعنی سال درگذشت استاد نفیسی تا ۱۳۹۵ درست پنجاه سال نزد خانواده

۵. البته واژه «گم» در برخی موارد، مانند «کم‌آزاری»، افاده معنای «نفی» می‌کند و در لغت نامه دهخدا، به نقل از ناظم‌الاطبا، همین «گمنام» را نیز «مجهول، نامعلوم و بی‌نام» معنی کرده، ولی ما در این ترکیب (گمنام) «کم» را معادل معنای معروف آن یعنی «اندک» گرفته‌ایم.

۶. شاعران قدیم کرمان؛ پژوهش سیدعلی میرافضلی؛ چاپ نخست، نشر کازرونیه، تهران، ۱۳۸۶.

۷. همان، ص ۴۰۱.

۸. همان، ص ۴۰۳.

۹. اشعاری نویافته از میر کرمانی؛ جواد بشری؛ گزارش میراث، سال چهارم، شماره ۳۶، آذرود ۱۳۸۸.

۱۰. شاعران قدیم کرمان، همان، ص ۴۰۲.

ایشان نگاهداری می شده، اما متأسفانه در این سال، آقای رامین نفیسی، فرزند استاد، این یادگار پنجاه ساله پدر را که خود از قرن هشتم هجری، به شرحی که آمد، بازمانده بوده به آقای دکتر وحید قنبری ننیز^{۱۱} (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی) می سپارند تا واسطه چاپ حروفی آن در انتشارات سخن شوند... و افسوسا که این بار نیز یکی دیگر از گوهرهای تابناک و بیش بهای خزانه ادب فارسی به سنگ ناکاردانی، پست شکسته است!

لَا تَشْعَفِ فِي الْأَمْرِ حَتَّى تَشْتَعِدَّ لَهُ سَعْيِي بِإِعْدَادِهِ قَوْسٌ بِإِلَوتَرٍ^{۱۲}

البته برخی دلایل این امر را از خلال پیشگفتار کتاب می توان دریافت؛ بدین توضیح که نخستین دیدار میان آقایان رامین نفیسی و دکتر قنبری ننیز در «اواخر شهریورماه» ۱۳۹۵ اتفاق می افتد (ص ۱۵) و پس از چند دیدار (که لابد دوسه ماهی طول کشیده)، فرزند استاد می پذیرند که تصویری از کلیات میر کرمانی را به آقای قنبری تسلیم نمایند. (ص ۱۸) این در حالی است که پیشگفتار کلیات میر که قاعده باید آخرین بخش خارج شده از زیر دست ایشان باشد، مورخ به نوزدهم مهر ۱۳۹۶ است. (همان) پس با این حساب، کار بر روی کلیات ۷۲۰۱ بی تی میر (ص ۲۶) تنها در مدتی کمتر از یک سال پایان یافته است!

در همین پیشگفتار نوشته اند:

«از همسر [...] سپاسگزارم. اگر همت، پیگیری و کمک های او در «استنساخ و بازخوانی متن»^{۱۳} نبود، این کار در این «بازه زمانی»^{۱۴} به سرانجام نمی رسید». (ص ۱۸)

در این باب، یادکرد دو نکته در بایست است: نخست آنکه چه ضرورتی داشته که کار نسخه ای بدین تنگیابی، به تعجیل هر چه تمام تر و در این «بازه زمانی» ساخته آید؟! الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالتَّأْتِي مِنَ الرَّحْمَنِ. امید که پای مسائل اداری در میان نبوده باشد. د دیگر آنکه «استنساخ و بازخوانی متن» اصولاً باید کار خود استاد یاران باشد، نه یاران استاد!

اکنون برای مدلل داشتن آنچه به عرض رساندیم، اندکی از آشفتگی های بی شمار این دیوان را فرامی نماییم:

۱. غلط خوانی

بحر «حلمش» چو موج بحث انگیخت مشتری سوی بطن حوت گریخت

(ص ۴۶)

«حلم» در مصراع نخست غلط است و به جای آن باید «علم» باشد که با «بحث» و «مشتری» (قاضی و خطیب فلک) نیز تناسب دارد.

این چنین «بیت» نبود این خانه که شود ز آب و باد ویرانه [...]

خانه ای استوار نه بنیاد تا بماند زمانه را بر یاد

(ص ۴۹)

در مصراع اول بیت اول به جای واژه «بیت» باید «سست» باشد که غلط خوانده شده است.

عقل را «سست» جای حیرانی بی سخن در امور یزدانی

(ص ۵۱)

تردید ندارم که استاد نفیسی، خلاف نوآموزان امروز، در مصراع نخست، «هست» را با هاء گوشواره دار نوشته بوده اند

۱۱. ننیز (بروز تمیز): روستایی در شرق شهرستان رابر در استان کرمان (ویکی پدیا).

۱۲. مرزبان نامه: تحریر سعدالدین وراوینی؛ تصحیح محمد روشن؛ چاپ دوم، نشر نو، تهران، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۳. در هر دو مورد، تأکید از راقم این حروف است.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقـوبـرسیـدکتـبـ

که به اشتباه، «بست» خوانده شده است.

صحتش را مرض بود ز «قضا» راحت او ز رنج نیست جدا

(ص ۵۳)

نهاد این جمله، جهان است که این بیت و ابیاتی پیش و پس از آن، در مذمت وی آمده و پیداست که به جای «قضا» باید «قفا» (دنبال) باشد تا معنی بیت سامان پذیرد.

صیقل جود او ز روی جهان «رنگ» فقر و نیاز بزداید

(ص ۶۷)

در آغاز مصراع دوم، «رنگ» (با راء قرشت) غلط است؛ چه، «صیقل»، «رنگ» (با زاء هوز) را می‌زداید.

بی‌وجودت مباد روی زمین تافلک باشد و زمین «باید»

(همان)

در آخر بیت «پاید» (با سه نقطه در آغاز؛ از مصدر پاییدن = پایداری، دوام کردن) درست است، اما ظاهراً گوشه‌گر محترم را با این واژه سابقه معرفتی نبوده است؛ در بیت:

گرافتاده باشی بیفتی ز پای ز پای تکبر بیفت و «بسای»

(ص ۹۲)

نیز ملتفت نبوده‌اند که واژه پایانی بیت باید «پای» (فعل امر از پاییدن) باشد؛ و گویا با مقوله‌ای به نام «جناس تام» هم بیگانه بوده‌اند. نکته دیگر اینکه «بیفتی» در مصراع نخست نیز باید «نیفتی» (به صیغه نفی) باشد. شاعر می‌گوید: اگر تواضع کنی از پای نخواهی افتاد، از پای تکبر بیفت (یعنی تکبر را ترک کن) و بدین وسیله خود را پایدار و پاینده نمای.

«سر» هر حکمتی به حکم خبر نیست جز ترس خالق داور

(ص ۷۱)

می‌بینیم که بر روی نخستین واژه بیت، تشدید نهاده‌اند (سر = راز)؛ بی‌خبر از آنکه این بیت به حدیث «رأس الحکمة مخافه الله» اشاره دارد، پس واژه مورد بحث باید «سر» (= رأس) باشد!

وجود وجودی «به هست» از عدم که در کشور علم باشد علم

(ص ۹۲)

احتمالاً شادروان نفیسی نوشته بوده‌اند: «بهست»، یعنی «به است» (بهتر است)، اما احیاگر دیوان میر «به هست» خوانده‌اند!

نه وهم کسی برده ره سوی او نه آینه را «خطی» از روی او

(ص ۱۰۳)

آشکار است که در مصراع دوم به جای «خطی» (با خاء ثخذ و طاء خطی) باید «حظی» (= بهره‌ای) باشد.

خدیو مشرق و مغرب که کار چرخ گرفت ز خاک «بوی رفیع جناب» او بالا

(ص ۱۰۹)

در این بیت دو شیرینکاری، آن هم در یک مصراع، نموده‌اند: نخست: به جای «بوی» (بروزن گوی) باید «بوس»

باشد که با واژه پیش از خود ترکیب «خاکبوس» را می‌سازد؛ دوم: جای «رفیع» و «جناب» باید عوض شود: ز خاکبوس جناب رفیع او بالا.

باد جهان نورد که با چرخ هم تک است «حیوان» سروپیکر زیبا خرام اوست
(ص ۱۱۳)

برراقم معلوم نیست که «حیوان» سروپیکر، چه نوع حیوانی است و با حضور این حیوان، بیت را چگونه باید معنی کرد! به جای «حیوان» باید «حیران» (= سرگشته) باشد و سرو را نیز به پیکر باید اضافه کرد: حیران سرو پیکر... .

گردش گردون و «میر» اختران سال عمرت بگذرانند از هزار
(ص ۱۲۱)

به قرینه «گردش»، به جای «میر» باید «سیر» (= حرکت) باشد.

اگرز «حکم» تونقشی کشند بر سر کوه فرو رود به زمین پایش از گرانباری
(ص ۱۳۵)

به جای «حکم» باید «جلم» (بردباری) باشد و این از مضامین رایج در قصاید فارسی است.

طلوع صبح «هلال» تودم به دم بادا که هست روزِ عدوی تو چون شب تاری
(همان)

صبح را با «هلال» چه مناسبت؟ آنچه شاعر برای ممدوح از خدا می‌خواهد، ظاهراً طلوع صبح «جلال» است. قرین خاطر اعدات محنت ندیم «جام» بدخواست ندم باد
(ص ۱۴۳)

به قرینه واژه «خاطر» در مصراع یکم و هم به دلالت معنا، گویا به جای «جام» باید «جان» باشد. عجب نباشد اگر «آستان» با عظمت ز شرم پایه قدرت فرو رود به زمین
(ص ۱۴۵)

عجب! «آستان» که خود بر زمین است! آنچه مقصود شاعر بوده، «آسمان» است که از علو پایه قدر ممدوح شرمناک است و از فرط خجلت می‌خواهد به زیر زمین رود. هلال را که ز رفعت رسید سر به فلک «رکاب وار» تورا خاک نعل یکران باد
(ص ۱۴۶)

ضبط «رکاب وار» نیز حاصل غلط خوانی و بی‌توجهی به معنای بیت است و ضبط درست، «رکابدار» است. نثر دستوری بیت چنین است: هلال... خاک نعل یکران «رکابدار» توباد.

خرم است آن دل که ورزد ماو مهر روی تو روشن است آن دیده کورا هست «مسطور» آفتاب
(ص ۱۴۷)

حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنكَ أَشْيَاءُ! در مورد «ماو مهر» در حاشیه نوشته‌اند: «مهر ماه، مناسب ترمی نماید» که سخنی بجاست، اما توجه نفرموده‌اند که در پایان بیت به جای «مسطور» باید «منظور» باشد.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقـوبـرسیـدکتـبـا

صاحباً طبع تواز «شـر» سپهر آگاه باد روز و شب مأمور امرت آفتاب و ماه باد

(ص ۱۴۸)

اگر طبع صاحب (= ممدوح) از «سیر» (راز) سپهر آگاه باشد، امری است کلی‌ترو متناسب‌تر با فضای قصیده، آن هم در مطلع.

سپهر و مهر بود «نیم‌کاسه و طبی» چو در سراچه جودت کشید خوان صفا

(ص ۱۵۶)

روشن است که در آن «بازۀ زمانی» (← مقدمه همین مقاله) کوششگر نه فرصت اندیشیدن داشته‌اند که «نیم‌کاسه و طبی» چه جور نیم‌کاسه‌ای است و نه آن مایه حضور ذهن که صورت درست را در چند صفحه بعد دریابند: در آن سرای که خوان سخاوت تو نهند سزد که مهر بود «کاسه» و سپهر «طبی»

(ص ۱۶۷)

پس ضبط صحیح مصراع نخست بیت مورد بحث چنین است: سپهر و مهر بود «نیم‌کاسه» و «طبی». این نکته را نیز ناگفته نباید نهاد که در مصراع دوم فاعل فعل «کشید» مشخص نیست و ظاهراً باید «کشند» باشد و بر سخن شناسان معلوم است که کاربرد فعل معلوم سوم شخص جمع به جای مجهول مفرد در زبان رایج بوده و هست و در بیت شاهد (در آن سرای ...) نیز فعل «نهند» از همین مقوله است. پس در بیت مزبور «چو در سراچه جودت کشند» خوان صفا، یعنی چون در سراچه جودت تو خوان صفا «کشیده» (گسترده) گردد.

همیشه دست «اهداف» زمانه ز جیب حشمت و بخت جدا باد

(ص ۱۶۱)

واژه «اهداف» نیز تیر مراد شاعر را از هدف دور می‌سازد؛ زیرا آن بیچاره، «آحداث» (= سختی‌ها و بلاها) گفته بوده است.

مدّت عمر تو در جاه و طرب «خندان» باد که حسابش نتواند که کند هیچ دبیر

(ص ۱۶۴)

گویا کوششگر با دیدن واژه «طرب» چنین توهم فرموده‌اند که واژه بعد نیز باید از ملائمت آن باشد. بنابراین «خندان» را «خندان» خوانده‌اند و البته آنچه برای ایشان هیچ اهمیتی نداشته، معنای بیت (با ضبط خندان) بوده است.

اگر ز بخشش عام تو کان خبـریـابد چه خنده «تا» که زند بر ذخیره و زر خویش

(ص ۱۶۷)

اگر دانشجویی از جناب استاد بپرسد: «تا» در مصراع دوم چه نقشی دارد؛ جواب آن دانشجو و جواب خدا را چه خواهند داد؟! و «چه خنده‌ها» که ممکن است فضای آن مجلس را طربناک کند. باری، صورت درست مصراع دوم چنین است: «چه خنده‌ها» که زند بر «ذخیره زر» خویش. (خوانندگان محترم توجه فرمایند که «واو» میان «ذخیره» و «زر» را نیز که ظاهراً زاید می‌نماید حذف کردیم).

چرا حکایت قومی کنم که نشناسند غزاله را ز غزال و «بلیه» را ز بلال

(ص ۱۶۸)

«بلیه» در این بیت جایگاهی ندارد. واژه درست، «بلیله» (با دو لام) است که دارویی است قابض. (رک: لغت‌نامه دهخدا)

سنگ در روزگار معدلتش «محترم» باشد از شکستن جام
(ص ۱۷۱)

سنگ چگونه می‌تواند «محترم» باشد؟! مگر حجرالاسود است؟! معنای بیت چه می‌شود؟! شاعر در مدح ممدوح
و وصف عدل وی می‌گوید در ایام معدلت او، سنگ از شکستن جام «محترم» است.
«سزد» سرای جهان ایمن از نزول اجل اگر قبول کند بنده تو دربانی
(ص ۱۷۹)

«سزد» نیز محصول غلط خوانی است و به جای آن گویا باید فعل «شود» قرار دهیم.

سپهر «مهر» و معالی قوام دین، محمود تویی که شاه ملک زادگان ایرانی
(ص ۱۸۰)

در اینجا نیز با دیدن واژه «سپهر» فریب خورده و واژه پس از آن را «مهر» (خورشید) خوانده‌اند، غافل از آنکه ضبط
درست، «مجد» (= بزرگواری) است و اساساً تعبیر «سپهر مجد و معالی» از تعبیر شایع و رایج در اشعار مدحی است:
نگویمت به تکلف، فلان دولت و دین «سپهر مجد و معالی»، جهان دانش و داد
(سعدی)^{۱۴}

«سپهر مجد و معالی» محیط نقطه عالم جهان جود و عوالی، چراغ دوده آدم
(فلکی شروانی)^{۱۵}

و شواهد بسیار دیگر که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

ز صحبت تو صبوری نمی‌تواند میر چگونه وامق عاشق «شکیب» از عذرا
(ص ۱۹۱)

معلوم است که به جای «شکیب» باید «شکبید» باشد.

«مسکین دلا» چو جامه برون می‌کنی ز بر در سینه روشن است دلت چون حجر در آب
اولاً: «مسکین دل» اگر هم در زبان کاربرد داشته باشد، صفت معشوق نیست. در حالی که این بیت خطاب به
معشوق است. ثانیاً به فرینه تشبیه «حجر در آب» واضح است که باید «سنگین دلا» باشد.
نگردد دلم پایبند «بلاد» اگر سر نییچد ز پند لیب
(ص ۱۹۹)

شبهه این خطا پیش‌تر نیز در صفحه ۱۲۸ آمده است، ولی راقم، آن را غلط چاپی انگاشت و رها کرد:
پناه مُلک که از شش جهت سپاه «بَلَد» ز بهر قتل اعادیش می‌کنند کمین
در صفحه ۳۲۰، بیت ۸ هم به جای «بلا»، «بَلَد» ضبط کرده‌اند: عاشق روی دلبران روی نییچد از «بلد»!
اما اکنون معلوم می‌گردد که اصولاً خواندن خط استاد نفیسی برای کوششگر و یاریگرشان دشوار بوده است. به هر روی
در هر سه بیت، واژه پایانی مصراع نخست «بلا» است.

۱۴. کلیات سعدی؛ تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی؛ چاپ دوم، دوستان، تهران، ۱۳۷۹، ص ۶۵۵.

۱۵. دیوان حکیم نجم‌الدین محمد فلکی شروانی؛ به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب؛ چاپ اول، کتابخانه ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۳.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی سُفت؟ نقیسه و برسیه دکترا

مقصود میربیدل سرگشته در جهان از «خون» لعل دلکش او یک نواله است
(ص ۲۰۷)

وقتی این بیت را بدین صورت دیدم، به یاد آن «مردک سنگدل» در گلستان سعدی افتادم:

پیرمردی لطیف در بغداد دخترک را به کفشدوزی داد
مردک سنگدل چنان بگزید لب دختر، که «خون» از او بچکید
بامدادان پدر چنان دیدش پیش داماد رفت و پرسیدش
کای فرومایه این چه دندان است؟ چند خایی لبش؟ نه انبان است

(سعدی) ۱۶

اما آشکار است که میربیدل سرگشته، آن کفشدوز سنگدل بغدادی نیست که چنان بلایی بر سر معشوق بیاورد؛ بلکه مقصود وی، «نواله‌ای» از «خون» (= سفره) لب معشوق است و مناسبت «خون» و «نواله» نیز از کفرابلیس آشکارتر است.

«مَراز» دنی و دین دست داد قومی را که از کمند مودت نجسته‌اند نجات
(ص ۲۱۳)

این بیت نیز تنها وقتی به سامان می‌آید که به جای «مراز»، «مُراد» بگذاریم.

«خشک چشمان» چشم سوی روضه رضوان کنند روضه صاحب‌لان کوی بهشت آسای توست
(ص ۲۳۷)

ترکیب «خشک چشمان» در این بیت، جایگاهی ندارد. ضبط درست، «تنگ چشمان» است که «صاحب‌لان» نیز قرینه‌ای بر صحت آن تواند بود.

سرگشته میمِ دهنِ «تنگ جبینم» پشت من دل خسته ازین روی، چودال است
(ص ۲۳۷)

شگفت‌آور است که کوششگر محترم در میان «دهن» و «جبین»، صفت «تنگ» را به دومی بخشیده‌اند! عضوی که در غزل به تنگی آن اشاره می‌شود «دهن» است که اتفاقاً در این بیت نیز درست پیش از واژه «تنگ» آمده است، اما کوششگر ما «حبیب» (= محبوب، معشوق) را «جبین» خوانده‌اند و باقی قضایا! پس صورت درست مصراع نخست ازین قرار خواهد بود: سرگشته میمِ «دهنِ تنگ» حبیبم.

ز بهر مصلحت ای دیده راه اشک ببند که رازهای «جهان» آشکار نتوان کرد
(ص ۲۵۸)

آنچه اشک آشکار می‌کند، رازهای «نهان» است نه رازهای جهان!

ز شوق آنکه نهد بر لب تولب نفسی برآید از دل «بی» بانگ ناله و فریاد
(ص ۲۶۰)

۱۶. گلستان سعدی؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسف؛ چاپ سوم، خوارزمی، تهران، مهرماه ۱۳۷۳، ص ۱۰۶.

چگونه از دل «بی بانگ»، ناله و فریاد برمی آید؟ ناله و فریاد که خود، عین بانگ است. در ثانی، اگر این بیت بدین صورت باشد، فاعل فعل «نهد» که خواهد بود؟ پس برای رفع این نقایص باید نقطه «بی» را به بالا منتقل کنیم تا «نی» (ساز معروف) شود و «بانگ» را نیز به اضافه بخوانیم، یعنی: برآید از دل «نی» بانگ ناله و فریاد و این مضمون «نی و لب» در شعر فارسی متواتر است و آشنایان به ادب فارسی را حاجت به ارائه شواهد نباشد.

آرزو می‌کنم مستی و بی‌خویش‌تنی ساقی آن می‌کند «مستی» من محو، بیار
(ص ۲۸۴)

این هم شرابی جدید که «مستی» را محو می‌کند! شرابی است منحصر به فرد که فقط در دیوان میر کرمانی یافت می‌شود! آخر شراب‌هایی که دیگر شاعران از ساقی طلب می‌کنند، محوکننده «هستی» (وجود، خودبینی و خودپسندی و انانیت) آنان است.

«ضمنست» بر تو حسن و لطافت به اتفاق حسن و جمال را نبود بیش از این، مجال
(ص ۲۹۹)
«ضمنست» (ضمن است) نیز غلطی دیگر است. به جای «ضمن»، باید «ضم» (= ضمیمه) باشد؛ چنان که مسعود سعد گوید:

با بقای تو کامرانی جفت با مراد تو شادمانی ضم^{۱۷}
دل ز حادثه روزگار و درد جدایی چونرگس تو «مقیم» است و سنبل تو پریشان
(ص ۳۲۲)
«مقیم» چه صیغه‌ای است؟! نرگس در کجا «مقیم» است؟ با این ضبط، تکلیف معنی بیت چه می‌شود؟ هزار سال است که شاعران چشم را به نرگس تشبیه کرده‌اند و حالت مخموری آن را به بیماری تعبیر نموده‌اند و کیست که نداند معادل عربی بیمار واژه «سقیم» است؟

ز آن کرد همای «روز» پرواز آنجا کاسباب بقا راست همه ساز آنجا
ای هم نفسان «جزین» نباشید که من ز آن شهر که آمد، شدم باز آنجا
(ص ۳۶۳)

قطع نظر از «جزین» که ممکن است اشتباه تاپی باشد و درست آن، «حزین» (= اندوهگین) است، در مصراع اول بیت اول نیز «روز» غلط است و به جای آن باید «روح» باشد.

۲. ضبط‌های اشتباه یا مشکوک

در کلیات میر کرمانی که به چاپ حرفی رسیده است، تعداد بی‌شماری ضبط نادرست یا مشکوک هم زینت افزای اغلوطه‌های دیگر شده که اگر کسی می‌خواست این کتاب را «تصحیح» کند، لازم بود در استندراک و اصلاح آنها نیز بکوشد، اما قطع نظر از بیگانگی کوشش‌گر این چاپ با این عوالم، گویا آنچه برای ایشان در کمال اهمیت بوده، «بازه زمانی» (← مقدمه همین مقاله) بوده است. اکنون اندکی از این موارد پرشمار را عرضه می‌داریم و یادآوری می‌کنیم که برخی نمونه‌ها ممکن است ذیل عنوان پیشین، یعنی «غلط خوانی» نیز بگنجد.

هر کجا بر زمین «نهد» گامی عضو ماهی بود دلارامی
(ص ۵۷)

۱۷. لغتنامه دهخدا، ذیل «ضم».

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقـو برسی بدکتـبـ

فاعلِ فعلِ «نهد» معلوم نیست. این بیت که جزء مثنوی مجمع اللطائف است همراه با ابیاتی قبل و بعد از آن، در باب بی ثباتی جهان و وجوب احتراز از آن است و مخاطبِ شاعر در اینجا، همهٔ آدمیان اند. یعنی برای عبرت آموزی به «ما» می گوید:

هر کجا بر زمین «نهی» گامی عضو ماهی بود دلارامی

هر چه از پنج حس هفت اعضا در وجود آید از صواب و خطا

همه را از تو بازخواست بود وین سخن بی خلاف، راست بود

(ص ۷۸)

در مصراع اول بیت اول، میان «پنج حس» و «هفت اعضا» وجود «واو»ی ضروری است، ورنه این بیت نیز مانند بسیاری ابیات دیگر از کسوت معنا عریان خواهد گشت.

مکن التفاتی به حال بخیل «بر» نام مال و منال بخیل

(ص ۸۹)

به جای «بر» در آغاز مصراع دوم، باید «میر» باشد.

تواضع زیادت کند جاه را که از مهر برتر «بود» ماه را

(ص ۹۰)

به جای «بُود» باید «بَرَد» باشد.

سقف «دیوان» جلالت را کمینه شمسه است ز آن سبب باشد ز انجم معتبرتر آفتاب

(ص ۱۱۲)

«دیوان» جلال ترکیب درستی به نظر نمی رسد. گمان من این است که باید «ایوان» باشد که با «شمسه» نیز در کمال تناسب است. ضمناً اگر در پایان مصراع نخست، «شمسه است» یکسره اشتباه نباشد، باری «شمسه ای است» که ضبط میرافضلی (ص ۴۶۷) نیز هست، فصیح تر است.

سواد نقطهٔ خالت که دید «از» شوقش بیاض چهره به خون جگر نکرد نگار

(ص ۱۱۹)

«از» هم در مصراع نخست بی ربط است و به جای آن باید «کو» (= که از) باشد.

سلیمان «گر» که در انگشت حکمت کند از بهر استحقاق خاتم

(ص ۱۲۵)

«گر» حرف شرط است، اما در این بیت شرط و جواب شرطی موجود نیست. واژهٔ درست، «کو» است؛ سلیمان کو

....

چو واجب است مدیحت بر اهل دهر، قضا نبشت مهرنای تو بر جبین «جبین»

(ص ۱۲۸)

در مصراع دوم، «جبین» دوم که قطعاً اشتباه است و باید «جنین» باشد. ضمناً «نبشتن مهر» نیز تعبیری غریب است و شاید چیز دیگری بوده باشد.

بیرون نمی رود «نفس» یادت از ضمیر کز لعل دلفریب تو جان هست ناگزیر
(ص ۱۴۰)

به جای «نفس» باید نفسی (= لحظه‌ای) باشد.
عدلت بدین صفت که جهان را فروگرفت چشم زمانه فتنه نبیند «اگر» به خواب
(ص ۱۵۸)

در مصراع دوم «اگر» اشتباه است و ضبط درست «دگر» است.
گلستان مراد دوستان ز بازان سعادت «سبزتر» باد
(ص ۱۶۳)

مگر باران سعادت، سبز است که شاعر به دعا می‌خواهد گلستان مراد دوستان ممدوح، از آن سبزتر باشد؟! در اینجای
نیز بیت را از معنی عاری کرده‌اند؛ زیرا توجه نداشته‌اند که ضبط درست در مصراع دوم «سبز و تر» است.

طیب دهر ز بهر عدو فنای تو را ز درد ورنج و بلاداد شربت مسهل
(ص ۱۶۸)

شگفتا! این نخستین مرتبه‌ای است که در شعری مدحی می‌بینیم برای فنای «ممدوح» به او شربت مسهل می‌دهند!
البته چنان‌که در نمونه‌های پیشین دیدیم و در سطور آینده نیز خواهیم دید، از این شگفتی‌ها در چاپ حرفی
کلیات میر بسیار است؛ آخر، کوششگر، به هر دلیلی، بر آن بوده که این دیوان مظلوم در اسرع اوقات سرهم‌بندی
(بخوانید: تصحیح) شود. گویا این یگانه نسخه خطی دیوان میر در جهان، برای معظم له نقش «مشکل‌گشا» داشته
است! وگرنه به جای آنکه در آماده‌سازی اثری با این اهمیت، به «بازۀ زمانی» کمتر از یک سال (← مقدمه همین
مقاله) بیندیشند، ممکن بود اندکی تثبیت و تأمل فرمایند تا اشعار هم‌ولایتیشان که الحق اشعاری مطبوع است، این
مایه مفتضح از آب درنیاید. هرچند در این سال‌ها، دستگاه‌های تأمل، «اغلب» از کار افتاده است.

باری، اکنون برای نجات یافتن «خدایگان کرام جهان، شهاب‌الدین» از آن مسهل مرگبار، جای «عدو» و «فنا» را
عوض می‌کنیم:

طیب دهر ز بهر فنا، عدوی تو را ز درد ورنج و بلاداد شربت مسهل

نظری با من سرگشته کن از روی کرم که مرا «در» غم ایام گرفته است ملال
(ص ۱۶۹)

این یکی از مواردی است که ممکن است نتیجه غلط خوانی باشد. به هر حال معلوم است که در مصراع دوم به جای
«در غم» باید «از غم» باشد.

به دور بدل تو سرخ است روی شخص عطا ز ابر دست تو «بزم» است بوستان کرم
(ص ۱۷۴)

به قرینه «سرخ» در مصراع نخست، «بزم» در مصراع دوم بی‌معنی است و میر بیچاره «سبز» (اخضر) گفته بوده است.
ز ابر دست تو، «سبز» است بوستان کرم.

«سزد» سرای جهان ایمن از نزول اجل اگر قبول کند بنده تو دربانی
(ص ۱۷۹)

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقـو برسی بدکتـبـ

گمان می‌کنم در آغاز بیت، «سزد» ضبطی نارواست و به جای آن باید فعل «شود» را قرار دهیم.

میرکرمانی در ابیاتی که به وصف شمشیر ممدوح پرداخته است، از جمله می‌گوید:

گهی قاطع آسمان «و دغا» گهی دافع ظلم و جور و جفا

(ص ۱۸۱)

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایند «آسمان و دغا» نیز مهمل است و اگر کوششگر عنایت می‌داشتند که «دغا» (با دال در اول) به معنی دَعَل و حيله است و «وغا» (با واو در ابتدا) به معنی جنگ و کارزار، ممکن بود این تعبیری معنی را به «آسمان و غا» اصلاح نمایند.

ما ز سلک مردم هشیار بیرون آمدیم «خورده» دانان را «بباید» بعد از این بر ما گرفت

(ص ۲۰۱)

با آن «عجایب‌ها» که تا اینجا از کوششگر محترم دیدیم، اکنون دیگر غریب نیست که با وجودی که هم ضبط شادروان نفیسی در حاشیه دیوان «خرده» بوده و هم میرافضلی «خرده» آورده، (ص ۴۲۱) صورت غلط (خورده دانان) را در متن گنجانده‌اند و باز مایه شگفتی نخواهد بود که بلافاصله ضبط استاد نفیسی در حاشیه، «نباشد» (به صیغه نفی) و ضبط میرافضلی «نشاید» (هم به صیغه نفی) بوده و جناب ایشان بدون عطف عنایت به این دو ضبط و نیز بدون التفات به معنای بیت که گویا اصولاً برای حضرت شان موضوعیتی نداشته، «بباید» (به صیغه مثبت) آورده‌اند! خلاصه آنکه صورت درست مصراع دوم باید چنین باشد: «خرده» دانان را «نباید» بعد از این بر ما گرفت؛ یعنی فعل کمکی میانه مصراع، از هر مصدری (بایستن، شایستن، بودن) که باشد، باید منفی باشد.

کجا به مصلحت کار خویش «پردازم» دلی که در خم چوگان عشق او چون گوشت

(ص ۲۲۱)

نهاد این بیت، «دل» است و فعل آن باید «پردازد» باشد.

اگر خورم ز تو سنگ «وفا» عجب نبود چرا که نقد دلم هست در ترازویت

(ص ۲۲۲)

در ادبیات که سنگی به نام «سنگ وفا» ندیده‌ایم. شاید کانی شناسان بتوانند بگویند «سنگ وفا» چگونه سنگی است و معدن آن کجاست که اتفاقاً برای اهل ادب بسیار در بایست است! ظاهراً به جای «وفا» باید «جفا» باشد.

در «صورت» رویت آیت حسن ماننده آفتاب پیداست

(ص ۲۳۴)

اتفاقاً اینجا نیز «ماننده آفتاب پیداست» که به قرینه «آیت» (= آیه)، در ابتدای بیت باید «سورت» (= سوره) باشد.

از حاصل عمرش نبود هیچ حیاتی آن کس که می‌عشق تو در جام ندارد

(ص ۲۴۲)

پس از آنکه کتاب ارزشمند شاعران قدیم کرمان در سال ۱۳۸۶ چشم محققان را روشن کرد، دوست نسخه‌شناس دانشمندم جواد بشری در شماره ۳۶ مجله گزارش میراث (آذر و دی ۱۳۸۸) مقاله‌ای با عنوان «اشعار نویافته از میر کرمانی» ترتیب داد که از آنچه میرافضلی در کتاب خود از میر نقل کرده بود، ۱۵۱ بیت بیشتر داشت و یکی از آن ابیات، همین بیت بالا بود. من در شماره ۳۹ مجله گزارش میراث (خرداد و تیر ۱۳۸۹) مقاله‌ای با عنوان «حافظ و

اشعار نويافته از مير کرمانی» نگاهشتم که چنانکه از نام آن برمی آید در آن به بررسی شباهت های میان شعر حافظ و این اشعار نويافته مير پرداخته بودم، اما در پايان مقاله به چند مورد خارج از اين موضوع نيز اشاره کرده بودم. از جمله در باب اين بيت نوشته بودم:

اين بيت را در کتاب شاعران قديم کرمان (ص ۴۲۴) نيز به همان صورت ديده بودم و کلمه «حياتي» را در پايان مصراع نخست نادرست و مخلّ معنى می دانستم. به نظر می رسد آقای بشري نيز بيت مذکور را عيناً از روی کتاب شاعران قديم کرمان نقل کرده اند، نه از روی نسخه نويافته؛ چه در تصويری که متضمن پنج بيت از اين غزل مير است و در صفحه ۴۰ مجله^{۱۸} چاپ کرده اند سه تفاوت عمده در ضبط بيت ديده می شود: ۱- به جای «حياتي»، «تمتع» آمده که معنى شعر با آن درست می شود [...].

بعدها جواد بشري عزيز پاسخ ملاحظات راقم را داد و مخلص را به لطف خویش نواخت.^{۱۹} اکنون آقای دکتر قنبري نيز در صفحات ۳۳ تا ۳۵ مقدمه کلیات مير ملاحظات اين فقير در باب مقاله جواد بشري را پاسخ داده اند که آنچه را مربوط به بيت مورد بحث است نقل می کنم و پاسخ می دهم.

الف) نوشته اند:

«آنچه را که ایشان [يعنی بنده ضيائي] بر پایه آن سخن گفته اند، يعنی تصوير چاپ شده در صفحه ۴۰ مقاله بشري، نه تصويری از نسخه نويافته خلاصه اشعار بلکه تصوير صفحه ای از سفينه سيف جام هروی موزه بریتانیاست». (مقدمه، ص ۳۵)

پاسخ: اين سخن ایشان که نه بنده و نه جواد بشري متوجه نشده بوديم، کاملاً درست است؛ يعنی آن تصوير مورد بحث، اصلاً جزو منابع آقای بشري در آن مقاله نبوده و به همين دليل است که ضبط اين بيت در متن مقاله با تصوير صفحه ۴۰ متفاوت است و من بسيار خوشحالم که پس از ۹ سال متوجه اشتباه خود شده ام و از اين باب از آقای دکتر قنبري نيز سپاسگزارم. أَحَبُّ إِخْوَانِي مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي.

ب) نوشته اند:

«[...] بيت مذکور در دست نويس نفیسی (مجموعه حاضر) و به تبع آن نسخه مرحوم نجم آبادی همان گونه است که بشري نقل کرده است [...]». (همان، ص ۳۴)

پاسخ: در اصل مطلب شايد سخنی نباشد، اما از آنجا که استاد نفیسی از روی نسخه مرحوم نجم آبادی استنساخ فرموده بوده و نه بالعکس، به گمانم بايد در برخی کلمات اين جمله کمی تقديم و تأخير روا داريم تا چنين شود: ... در نسخه مرحوم نجم آبادی و به تبع آن در دست نويس نفیسی ...

ج) نوشته اند:

«[...] غزلی که اين بيت از آن نقل شده از مشهورترين غزل های مير است و در جنگ اسکندر ميرزا، تذکرة الشعرا و عرفات نيز آمده است که هر سه به همان شکلی است که بشري به نقل از خلاصه اشعار آورده است. با اين «تعدد نسخ»^{۲۰} حداقل فعلاً نمی توان «حياتي» را در پايان مصراع نخست نادرست پنداشت» [...]. (همان)

پاسخ: اولاً اهل فن می دانند که سه نسخه را نمی توان «تعدد نسخ» دانست و ای بسا که چهل نسخه نيز از روی دست يکديگر، اشتباهی را تکرار کرده باشند. ثانياً اگر «حياتي» در اين بيت اشتباه نيست، کاش ایشان معنای اين بيت را با همين ضبط توضیح می فرمودند.

۱۸. يعنی گزارش ميراث، شماره ۳۶، ص ۴۰.

۱۹. آيينه پژوهش، شماره ۱۳۲، سال ۲۲، شماره ۶، بهمن و اسفند ۱۳۹۰، ص ۱۰۰.

۲۰. تأکيد از نگارنده اين حروف است.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقیسه و برسی بدکت...»

د) نوشته‌اند:

«... فراموش نکنیم که میریک سخنور طراز اول نیست و نمی‌توان از او همواره کلامی فاخر و سخخته انتظار داشت [...]». (همان)

پاسخ: در صفحه ۲۷ مقدمه، درست عکس این مطلب را نوشته‌اند: «...» [میر کرمانی توانسته هم طراز با دیگر غزلسرایان قرن هشتم پیش بیاید. میر مثنوی سرای قابل نیست، اما در قصیده و بویژه غزل توانمند است].

ه) همه اینها مقدمه‌ای بود برای عنوان کردن این مطلب که اساساً تعبیر «تمتع از حیات» جزو تعبیر رایج در زبان میر بوده، چنان‌که دست‌کم در سه بیت دیگر نیز آن را به کار داشته است:

هرگز نبود هیچ «تمتع ز حیاتش» هر کس که دلی دارد و دلدار ندارد

(ص ۱۲۱)

میراگر دید «تمتع ز حیات» آن دم دید که چو ارباب خرد معتکف کوی تو بود

(ص ۲۶۵)

گذشت عمر و ندیدم «تمتعی ز حیات» در یغ عمر عزیزم که رفت بی‌حاصل

(ص ۲۹۹)

پس به نظر می‌رسد با توجه به اینکه مصراع «از حاصل عمرش نبود هیچ حیاتی» حشو و بی‌معنی می‌نماید و با توجه به ضبط سفینه سیف جام هروی (= هیچ تمتع) و با توجه به شواهد دیگر این تعبیر در زبان و بیان میر، مصراع نخست باید این‌گونه باشد: از حاصل عمرش نبود هیچ «تمتع».

و اما، کُشته از بس به هم افتاده کفن نتوان کرد! نابسامانی‌های این بخش را که فقط تا ابتدای حرف «دال» نشان دادیم، در همین جا درز می‌گیریم! و به بخش بعدی می‌پردازیم.

۳. تکرار اشتباهی

می‌دانیم که کاتبان به هنگام کتابت دچار انواع خطاها می‌شده‌اند. ما در اینجا به دو نوع از این اشتباه‌ها اشاره می‌کنیم. نخستین، اشتباه دیداری در محور عمودی است؛ یعنی کاتب کلمه یا حتی مصراع را از سطر بالایی یا پایینی به اشتباه می‌بیند و به جای کلمه یا مصراع درست قرار می‌دهد. دومین خطای کتابتی که خطایی ذهنی است و در محور افقی روی می‌دهد، خود به دو شکل اتفاق می‌افتد. یا واژه‌ای که نوشته شده همچنان در ذهن کاتب باقی مانده و کمی بعدتر (در همان مصراع یا بیت) به خطا تکرار می‌شود یا کاتب که با یک نگاه به کل بیت سعی کرده است آن را به خاطر بسپارد، واژه‌ای را یک بار اشتبهاً زودتر از مکان اصلی‌اش می‌نویسد و بار دیگر به درستی و به موقع.

از جمله شوریدگی‌ها و گوریدگی‌های این چاپ، وجود شمار زیادی از این تکرارهای اشتباهی است که مسئولیت اصلاح آنها به عهده مباشر چاپ است. حداقل کاری که باید در این موارد انجام داد، اشاره کردن به بروز این خطاها (در حواشی یا تعلیقات) است؛ البته به شرط آنکه کسی متوجه شود یا اصلاً برایش مهم باشد. باید دید غرض از چاپ هر کتابی چه بوده است. اکنون چند نمونه از این موارد پر شمار را ذکر می‌کنیم:

در مثنوی مجمع اللطایف، در سبب آفریدن مخلوقات می‌گوید: خداوند

«طره» مفتول کرد سنبل را داد رخسار دلستان، گل را

«طره» سربه مهر غنچه گشاد عطر سایی حواله کرد به باد

(ص ۵۲)

در بیت دوم، معلوم است که غنچه، طره ندارد و طره نیز سر به مهر نمی تواند باشد که کسی آن را بگشاید. بنابراین ظاهراً این واژه بر اثر اشتباه دیداری از مصراع بالا در این بیت افتاده و شاید واژه درست، «حقه» بوده باشد.

کمان «چرخ» تورا تیر فتوح، همخانه
صدای کوس تورا گوش «چرخ»، راهگذار

(ص ۱۱۸)

«چرخ» اول ظاهراً از جمله همین خطاهاست، چه «کمان چرخ» بی معنی است.

آسمان «آفتاب» داد و دانش را ز تو
کوکبی فرخ رخ فرخنده فال آمد پدید
در مقامی «کافتاب» طلعتش شد نوربخش
از خجالت، ماه در صف نعال آمد پدید

(ص ۱۴۸)

بیت نخست با وجود واژه «آفتاب» بی معنی می نماید و این از آن روست که واژه مذکور از بیت زیرین بدانجا نفوذ کرده است.

صید مرغ دل عشاق جگرسوخته را
چون سر زلف پری «پیکر» ما دام کجاست
دل ما را که به جان آمد از ایام فراق
جز لب لعل روان «پیکر» او کام کجاست

(ص ۲۲۸)

در بیت دوم، «روان پیکر» غلط است. واژه «پیکر» از مصراع بالا بدین بیت افتاده و گویا ترکیب درست، «روان پرور» باشد.

طلعت او را نتوان گفت «ماه»
مطلع خورشید، گریبان اوست
حسن زحش را نتوان گفت «ماه»
کایت خوبی همه در شان اوست

(ص ۲۳۵)

کلمه «ماه» در بیت دوم تکرار اشتباهی «ماه» بیت بالاست.

«درد» غم هجران تو با «درد» دل میر
آن کرد که با هیچ مسلمان نتوان کرد

(ص ۲۵۰)

در اینجا نیز به نظر می رسد «درد» دوم بر اثر اشتباه ذهنی کاتب دوباره تکرار شده و به جای آن باید واژه ای دیگر باشد.

صبری که «دستگیر» غم «دستگیر» شد
از دست محنت تو قدم بر کران نهاد

(ص ۲۷۵)

پیش از آنکه صورت درست بیت را به دست دهیم، اشاره به مطلبی که از تصحیح این بیت بسیار مهم تر است، ضرورت دارد:

بیت مورد بحث ما که در بخش «غزلیات» میر کرمانی آمده، بیت سوم از شش بیتی است که تخلص «میر» را ندارد. ضمناً در حاشیه این ابیات که ظاهراً غزلی ناقص از میر کرمانی است نوشته اند: «افتادگی دارد»، (ص ۲۷۶) اما حقیقت این است که ابیات مذکور نه غزل است و نه متعلق به میر کرمانی است، بلکه جزو مقدمه «قصیده» ای از

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نقی و بررسی بدکت

«ظهیرفاریابی» است که هم در دیوان ظهیر ثبت است^{۲۱} و هم در لغت نامه دهخدا (ذیل واژه «ظهیر») آمده است. «ظهیرفاریابی» در این قصیده از ممدوح شهیر خود، «قزل ارسلان» یاد می‌کند:

دست زمانه گوهر شاهی به فال نیک در آستین حکم قزل ارسلان نهاد
هر چند اکنون معلوم شد که بیت مورد بحث مانده متعلق به میر کرمانی، بلکه از آن ظهیرفاریابی است، اما چون در کلیات میر آن هم به صورتی اشتباه درج شده، می‌افزاییم که در هر دو منبع مذکور، به جای «دستگیر» نخست، «در میان» ضبط شده و به جای «شد» در پایان مصراع نخست نیز فعل «بود» آمده که درست تر است؛ یعنی صورت درست کلام «ظهیرفاریابی» چنین است: صبری که «در میان» غم دستگیر «بود»
اکنون، رعایت حال خوانندگان عزیز را، از ذکر نمونه‌های فراوان دیگر درمی‌گذریم و به بخش بعدی می‌پردازیم.

۴. سنگ و پارسنگ

زلف و کاکل او را چون به ییاد می‌آرم می‌نهم پریشانی بر سر پریشانی
از دیگر پریشانی‌های راه یافته به کلیات چاپی میر، اختلال وزن در موارد متعدد است. چنان‌که بر اثر مطالعه این کتاب معلوم می‌شود مباشر چاپ آن، ترازوی شعرشان نیز پارسنگ می‌برده است. اینک چند نمونه:

توسن تند سرکش گردون هست در زیر ران تو رام
(ص ۱۷۰)

وزن مصراع دوم مختل است.

هر که در صورت او صنع الهی بیند روشن «این است» که دلش آینه بی‌زنگ است
(ص ۲۲۲)

در مصراع دوم باید جای «این» و «است» را عوض کنیم: روشن است اینکه ...

میر اگر خواهد که ایمن گردد از جور سپهر در جهان او مقامی چون جناب شاه نیست
(ص ۲۳۱)

میان «او» و «مقامی» باید حرف «را» (= برای) بیاید: در جهان، او را ...

کی تواند بود در راه محبت گرم رو آنکه همچون آفتاب «یک سوار» فرد نیست
(ص ۲۳۲)

اگر «یک سوار» را به «یک سواره» تبدیل کنیم، وزن مصراع دوم درست می‌شود.

بهشت حرص بهشت آنکه روی تو دید که در مقابل رویت بهشت مختصر آمد
(ص ۲۴۸)

اگر پس از «روی» واژه‌ای هم وزن و هم معنای «خوب» بیفزاییم و پس از «تو» نیز حرف «را» قرار گیرد، وزن مصراع درست می‌شود: بهشت حرص بهشت آنکه روی خوب تورا دید.

۵. فعل نهی با «نون»

۲۱. دیوان ظهیرالدین فاریابی؛ دکتر امیرحسین یزدگردی؛ به اهتمام دکتر اصغر دادبه؛ چاپ اول، قطره، تهران، ۱۳۸۱، ص ۶۰.

در مواردی، فعل نهی از ریشه «کردن» را که در قدیم و از جمله در همین دیوان، با «میم» آغاز می‌شده (مکن)، با «نون» (نکن) ضبط کرده‌اند:

صفحه ۵۸، ب ۱۸ (دو بار)؛ ص ۷۱، ب ۱؛ ص ۷۸، ب ۲۲؛ ص ۱۰۲، ب ۲۴؛ ص ۱۰۳، ب ۸؛ ص ۱۰۴، ب ۲۲؛ ص ۱۰۵، ب ۱۵؛ ص ۱۸۷، ب ۱؛ ص ۲۵۹، ب ۱۲؛ ص ۲۷۳، ب ۱؛ ص ۳۱۸، ب ۴ (نکنیدم)؛ ص ۳۲۴، ب ۶ و...

۶. بیچاره شمسِ اوحد!

در آخرین صفحه از غزلیات میر کرمانی شاهد شیرینکاری دیگری از چاپنده این کتابیم که در نوع خود بی نظیر است! توضیح اینکه شش غزل پایانی که در چاپ حروفی کلیات میر آمده، چنان که مباشرین چاپ در حاشیه صفحه نوشته‌اند، در دست نویس شادروان نفیسی موجود نبوده و جناب مباشر آنها را از کتاب «شاعران قدیم کرمان» تألیف سیدعلی میرافضلی به کلیات میر کرمانی درافزوده‌اند، اما آن قدر وقت تنگ بوده و آن قدر «بازۀ زمانی» ← مقدمه همین مقاله) برای ایشان اهمیت داشته که نه تنها این توضیحات مکرر میرافضلی را ندیده‌اند:

«[...] تصاویری از سه دستنویس کهن به دست آمد و از آنها توانستیم نه غزل از میر کرمانی و یک غزل از «شمس اوحد کرمانی»^{۲۲} به یافته‌های پیشین بیفزاییم [...]».^{۲۳}

«[...] در برگ ۱۷۰ این نسخه، غزل عاشقانه‌ای از «شیخ شمس‌الدین اوحد الکرمانی» نقل شده است که پیش ازین به نظر نگارنده نیامده بود».^{۲۴}

«[...] درج یک غزل از «شمس اوحد» در هریک از این دو مجموعه معتبر حاکی از شهرت نسبی این شاعر در میان ادبا و سخن‌شناسان سده هشتم هجری است».^{۲۵}

بلکه حتی به تخلص غزل نیز به اندازه خردلی توجه نداشته‌اند:

بیچاره «شمس اوحد» برگفت قصه خود گربش‌نوی ترا بیه، گربش‌نوی تودانی

(ص ۳۶۰)

به اینجا که رسیدم فریاد آوردم که مشارالیه در پیشگفتار کتاب نوشته بودند: «در همان روزها که از یافتن دیوان میر سرخوش بودم [...]» (ص ۱۷) و اکنون چنین می‌نماید که این «سرخوشی» تا آخرین روزهای کار بر روی کتاب زائل نشده و کمتر صفحه‌ای از آن هست که تحت الشعاع این «حالت» قرار نگرفته باشد!

۷. افادات حاشیه‌ای

مطالبی که تا اینجا مطرح کردیم، مربوط به متن کتاب بود، اما در حواشی صفحات نیز به مواردی اشاره کرده‌اند که به خوبی نشان‌دهنده میزان آشنایی ایشان با این معانی است:

زر و سیمی که باشد حاصل کان نباشد خرج یک «روزه» سخایت

درباره «روزه» در حاشیه چنین افاده فرموده‌اند: «روز» مناسب‌تر می‌نماید (!) (ص ۱۵۰)

در حالی که سخن‌شناسان می‌دانند «یکروزه» (مانند جوجه یکروزه) صفت مرکب است و در اینجا نیز به عنوان صفت برای «سختا» آمده است؛ سختای یکروزه.

احتراز از عشق می‌کردم ولی سودی نداشت دل به شوخی «بسته» از من غمزه جادوی دوست

۲۲. تأکید از راقم این کلمات است.

۲۳. شاعران قدیم کرمان، ص ۶۶۹.

۲۴. همان، ص ۶۷۸.

۲۵. همان.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟ نق-و-بررسی-دکتر-ب-

در باب واژه «بسته» (بروزن هسته)، تحشیه فرموده‌اند: «برده» صحیح‌تر می‌نماید. (ص ۲۲۹)

و باز براهل فن پوشیده نیست که اگر ضبط متن را درست می‌خوانند، به ایراد این کلمات علیّه نیازی نبود. باری، واژه درست، «بستد» (فعل ماضی مطلق از ریشه ستدن) است.

فراق روی تو آن داغ بردلم «نهاد» که خامه دوزبان شرح آن تواند داد

در خصوص فعل «نهاد» (به صیغه نفی) در پایان مصراع نخست، چنین گفته‌اند: «ظاهراً بنهاد» [به اثبات فعل] (!) (ص ۲۴۰)

و آسفا! زبان فارسی که استادانی چون روانشاد نفیسی برای حفظ سلامت آن خون دل‌ها خوردند، اکنون در مَبَرّزی فروافتاده که مقام مَبَرّزی چون استادیار دانشگاه، آن هم در تهران، آن را وارونه می‌فهمد!

تو آن ماهرویی که دیدار تو مراد دل «هرکه عالم» بود

این هم حاشیه‌ای آفسد بر کتابی فاسد! جناب استادیار در باب «هرکه عالم» نوشته‌اند:
«متن مطابق اصل. ظاهراً یا باید «اهل عالم» باشد یا «هرکه آدم».» (ص ۲۷۴)

کذا والله! باید گفت اگر به جای آنکه به صورت خانوادگی و دسته جمعی با همسر و برادر همسر به دیدار حضرت استاد [شفیعی کدکنی] بروند (پیشگفتار کتاب، ص ۱۷) این وقت را صرف ورق زدن چهل صفحه نخست کتاب «موسیقی شعر» ایشان کرده بودند، آن وقت در صفحه ۳۲ می‌دیدند که استاد شفیعی کدکنی در باب جایگزین کردن «جمله جهان» و «جمله جهانم» به جای «هرچه جهان» و «هرکه جهانم» در این بیت سعدی:

چون مرا عشق تو از «هرچه جهان» بازاستد چه غم از سرزنش «هرکه جهانم» باشد

فرموده‌اند: «ظاهراً معنی تفاوتی نمی‌کرد ولی همه کس می‌داند که شعر از آسمان به زمین می‌آید. تمام زیبایی و هنر شاعر در همین «هرچه جهان» و «هرکه جهان» است که در آن نوعی حذف وجود دارد؛ یعنی بهره‌وری از یک ساختار نحوی خاص که دیگران تا آنجا که یاد دارم. از آن غافل بوده‌اند»^{۲۶} و اکنون پس از گذشت چهل سال از چاپ اول کتاب موسیقی شعر (۱۳۵۸ش) نمونه‌های دیگر این کاربرد را در شعر میرکرمانی که بسیار تحت تأثیر سعدی بوده، می‌بینیم.

۸. اعجاز «سخن»

همه می‌دانند انتشارات «سخن» پیش از آنکه انحصار چاپ آثار استاد شفیعی کدکنی را که خورشید عمرش پرتوفاشان باد، از آن خود کند، ناشری بود در ردیف دیگر ناشران شناخته شده تهران که در حوزه نشر آثار مربوط به علوم انسانی فعالیت داشتند، اما ناگهان در پرتو نام بلند استاد که رقعۀ منشآتش چون کاغذ زرمی برند و هم به وسائلی دیگر کار «سخن» بالا گرفت و در آن، سخن هاست. البته در اینکه اخیراً انتشارات سخن نیز، به مانند ناشران پرشمار دیگر، به واسطه تحولات شگرفی که در صنعت چاپ به وجود آمده، کتاب‌ها را از حیث ظاهر، پاکیزه از چاپ برمی‌آورد؛ گفتگویی نیست، اما این بار توگویی بخت عنان تافته میرکرمانی حتی در مرحله نشر دیوان نیز با وی سرباری و سازواری نداشته است.

به محض برداشتن کلیات میرکرمانی از قفسه کتاب‌فروشی و گشودن آن، به صفحات پرشماری برمی‌خوریم که در آنها حروف نخست از اولین واژه یک یا هر دو مصراع ریختگی دارد و خواننده اغلب باید خود تشخیص دهد که واژه‌های مورد نظر چه بوده است! (نمونه را بنگرید به صفحات ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷،

^{۲۶} موسیقی شعر، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۲.

نقیصه دیگر این چاپ که راقم تا کنون چنین چیزی ندیده و نشنیده بود، حذف یک کلمه کامل از پایان شماری از مصراع‌هاست (واژه‌های حذف شده را درون قلاب نهادیم):

کسی که دم زندا از مهرِ طلعت چون [ظ: صبح] لبش چو گل ز نسیم نشاط، خندان باد
(ص ۱۴۶)

ساقی دولت، تورا هر لحظه جامی [...] گردش گردون تورا هر روز کامی [...]
(ص ۱۴۸)

ز غصه، پیکر خصمت چو قامت نون باد که هست دامنش از آب دیده چون [ظ: جیحون]
(ص ۱۷۵)

حسود بخت تورا باد چشم و دل دائم چوروی صبح سفید و چوزلف شام [سیاه]
(ص ۱۷۷)

قصه عشق من و حسن تورا خواهند [خواند]^{۲۷} اهل دنیا تا قیامت بر سر بازارها
(ص ۱۹۴)

نیز: صفحه ۱۹۸، بیت ۱۴؛ ص ۲۴۴، ب ۱۰؛ ص ۲۴۹، ب ۳؛ ص ۲۵۳، ب ۱۲؛ ص ۲۵۵، ب ۲ و شماری نمونه‌های دیگر، هم از این دست.

از آنجا که ظاهراً بنا به دلایلی، تمام هم و غم جناب دکتر (قنبری نیز) «بازۀ زمانی» بوده است (← مقدمه همین مقاله) چنین می‌نماید که بلافاصله پس از «سرهم‌بندی» فرمودن کتاب، آن را به انتشارات سپرده‌اند و ناشر نیز که آگاهی یافته جناب دکتر به تعبیر عوام «لنگ» این کتاب‌اند، جوانمردی فرموده و بدون اعمال دقت‌ها و وسواس‌هایی که خاص ناشران حرفه‌ای و کاربلد است، این دیوان «مظلوم» را چنین بدمنظر از آب درآورده است.

گمان مبرکه به پایان رسیده ...

در این مقاله با رعایت اختصار کوشیدیم اندکی از «خرابکاری»های گونه‌گون و بسیار پرشماری را که در کلیات میر کرمانی موج می‌زند باز نماییم. البته اگر بنا بود به تمام موارد بپردازیم، خود کتابی جداگانه می‌شد، اما از آنجا که مخلص نه با جناب دکتر (قنبری نیز) و نه با ناشر، قراردادی مبنی بر ویرایش رایگان این دیوان منعقد ننموده، به همین مقدار بسنده شد تا نماینده شرمه‌ای از نااهلی آن جناب در این باب باشد. شگفتا و تحیرا و تعجبا که مشارالیه، این جهد بی‌توفیق را از برای خویش توفیقی پنداشته و خداوند را ازین بابت شکر نموده‌اند! (ص ۱۸) جای آن است که ما از خداوند برای ایشان طلب بخشایش کنیم و این بیت را «به آواز حزین»^{۲۸} «فراگوش» معظم له تلقین دهیم:

کاری که نه کار توسست مسپار راهی که نه راه توسست مسپار

سخنی با بازماندگان استاد نفیسی

در «سرنوشت» دیوان میر که به قلم آقای رامین نفیسی، آخرین فرزند استاد، تحریر یافته، آمده است که استاد

۲۷. شاعران قدیم کرمان، ص ۴۰۸.

۲۸. در اینجا، از «حزین» همان معنی مشهور (= اندوهناک) را اراده کرده‌ام.

تورا که دست بلرزد، گهر چه دانی شفت؟: نقوش برسیه دکتا به

معتقد بودند «کتاب را نباید حبس کرد». (ص ۱۳) این، سخنی است وزین و رایبی است رزین، اما چنان که در این مقاله دیدیم نخستین کتاب آزاد شده از «مرکز یادگارهای سعید نفیسی» که بی تردید از نفایس آثار این مرکز است، شوربختانه با کیفیت و هیأتی سخت بشولیده به دستدارانش رخ نموده است. بنابراین اکنون که «بیش از نیم قرن میراث گرانقدر پدر را. که میراث ملی ماست. با وسواس پاسداری کرده اند»، (پیشگفتار، ص ۱۸) شایسته است همین وسواس را در انتخاب افرادی که یادگارهای نفیسی استاد به آنها سپرده می شود نیز به کار گیرند و اهلیت آنان را تا حدّ ممکن احراز فرمایند. آن روز مباد که دیگر یادگارهای استاد به سرنوشت تلخ کلیات میر کرمانی دچار آید.

سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای زنهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

این مقاله را با درود به روان پاک استاد سعید نفیسی که خدمات عظیمش به زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی هرگز غبار فراموشی نخواهد گرفت، به پایان می برم.